



10.48315/QGL.2026.521013.1228

فصلنامه «دولت و حقوق»، سال هفتم، شماره اول (پیاپی ۲۳)، بهار ۱۴۰۵، صص. ۱۴۴-۱۲۱

تحلیل نقش حقوق بین‌الملل عرفی در تعهدات دولتها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی

حسین رمضانی قوام‌آبادی*

میلاذ حاجی اسماعیلی**

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

چکیده

حقوق تغییرات اقلیمی عمدتاً بر پایه معاهدات بین‌المللی و نهادهای ناشی از کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد درباره تغییر اقلیم متمرکز بوده و نقش حقوق بین‌الملل عرفی در این حوزه، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این در حالی است که عرف بین‌المللی، مستقل از رضایت خاص دولتها به معاهدات، می‌تواند مبنایی الزام‌آور برای شکل‌گیری تعهدات در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی فراهم آورد. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که آیا حقوق بین‌الملل عرفی نقشی در تعهدات دولتها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی دارد یا خیر و چنانچه پاسخ به آن مثبت است، ماهیت این تعهدات چیست و رابطه آن با معاهدات اقلیمی به چه نحو می‌باشد؟ در این راستا، ابتدا تعهدات عرفی در حقوق بین‌الملل شناسایی می‌شوند؛ سپس نقش آن‌ها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی مورد بررسی قرار می‌گیرد و با اثبات چنین نقشی، پیوند میان عرف و معاهدات اقلیمی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. پژوهش حاضر با اذعان به فقدان رابطه تعارض میان عرف و معاهدات اقلیمی به نحوه رابطه تفسیری میان آن دو می‌پردازد و در آخر، تأثیر عرف و معاهدات بر روی یک‌دیگر را در حوزه کاهش تغییرات اقلیمی بررسی می‌کند. فایده عملگرایانه چنین پژوهشی آن است که امکان تفسیر آرای قضایی موجود در زمینه تغییرات اقلیمی را از منظری مستقل از معاهدات اقلیمی و رضایت دولتها فراهم می‌سازد و نیز ظرفیت پیش‌بینی آرای قضایی آتی را از همین منظر مهیا می‌کند.

واژگان کلیدی

پیشگیری، تفسیر حقوقی، همکاری بین‌المللی، معاهدات اقلیمی، مسئولیت دولتها.

* دانشیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

ramazanighavam@yahoo.com

** دکتری حقوق نفت و گاز، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

miladhsml@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۳

مقدمه

در سال‌های اخیر، تحولات حقوق بین‌الملل در حوزه تغییرات اقلیمی بیش از هر چیز بر تعهدات ناشی از رضایت دولت‌ها در قالب معاهدات بین‌المللی متمرکز بوده است (برای مثال ر.ک: Crawford, 2012: 347-48; Sands & Peel, 2018: 297-334; Boyle & Redgwell, 2021: 378-403). با این حال، اتکای صرف به معاهداتی چون «کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد درباره تغییر اقلیم»^۱ - که از این پس با عنوان «کنوانسیون چارچوب» از آن یاد می‌شود - و «توافق‌نامه پاریس»^۲، نباید ما را از سایر منابع تعهدات بین‌المللی غافل سازد. در این میان، یکی از منابع کمتر مورد توجه، حقوق بین‌الملل عرفی است؛ حقوقی که بی‌نیاز از رضایت معاهده‌ای دولت‌ها، می‌تواند تعهداتی الزام‌آور در زمینه مقابله با تغییرات اقلیمی بر آنان تحمیل کند.

نظام معاهداتی اقلیمی به دلیل ماهیت سیاسی و سازوکارهای اجماع‌محور خود، در عمل تنها موفق به تدوین حداقلی‌ترین سطوح تعهدات می‌شود. فرآیندهای مذاکره‌ای که بر اجماع کامل استوارند (Vihma, 2015: 58&62)، معمولاً به مقرراتی می‌انجامند که صرفاً بازتاب‌دهنده پایین‌ترین سطح توافق میان دولت‌ها است. افزون بر این، امکان عدم پذیرش یا خروج از معاهدات،

1. United Nations Framework Convention on Climate Change (UNFCCC)

کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد درباره تغییر اقلیم (UNFCCC) در سال ۱۹۹۲ در کنفرانس زمین در ریودوژانیرو تصویب شد و از ۲۱ مارس ۱۹۹۴ به اجرا درآمد و در حال حاضر دارای ۱۹۸ عضو است. هدف اصلی این کنوانسیون، تثبیت غلظت گازهای گلخانه‌ای در جو به سطحی است که از دخالت خطرناک انسانی در سیستم اقلیمی جلوگیری کند و به اکوسیستم‌ها اجازه دهد به طور طبیعی با تغییرات اقلیمی سازگار شوند. این کنوانسیون پایه‌گذار دو معاهده مهم دیگر نیز بوده است: ۱. پروتکل کیوتو (Kyoto Protocol): این پروتکل در سال ۱۹۹۷ تصویب شد و کشورهای صنعتی را ملزم به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای کرد. این پروتکل دارای دوره‌های تعهدی مشخصی بود که اولین دوره آن از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ اجرا شد. ۲. توافق‌نامه پاریس (Paris Agreement): این توافق‌نامه در سال ۲۰۱۵ به تصویب رسید و هدف آن محدود کردن افزایش دمای جهانی به کمتر از ۲ درجه سانتی‌گراد و تلاش برای محدود کردن آن به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد است. این توافق‌نامه بر همکاری جهانی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و تقویت توانایی کشورهای برای مقابله با تغییرات اقلیمی تأکید دارد. نهاد اصلی این کنوانسیون، دبیرخانه UNFCCC است که در شهر بن، آلمان مستقر است و از عملیات کنوانسیون و مذاکرات بین‌المللی حمایت می‌کند.

2. Paris Agreement

به دولت‌ها اجازه می‌دهد خود را از دایره الزام آور آن‌ها خارج کنند.^۱ در چنین وضعیتی، حقوق عرفی نقشی همانند یک ضمانت حقوقی ایفا می‌کند؛ ضمانتی که بدون نیاز به رضایت خاص، دولت‌ها را به رعایت تعهدات اساسی نسبت به محیط زیست جهانی و بحران اقلیمی ملزم می‌سازد. سازوکار شکل‌گیری عرف بین‌المللی، که بر پایه رفتار مستمر دولت‌ها (عنصر مادی) و باور به الزامی بودن آن رفتار (عنصر معنوی) استوار است (Wood, 2014: 3)،^۲ از این جهت حائز اهمیت است که برخلاف معاهدات، نیازی به اجماع کامل ندارد. حتی مخالفت صریح یک یا چند دولت - که در قالب دکترین «اعتراض‌کننده مستمر»^۳ در حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود - نیز در حوزه تغییرات اقلیمی کاربردی محدود دارد، چراکه تقریباً تمامی دولت‌ها با پیوستن به معاهدات اقلیمی، به اصل وجود تعهد برای کاهش تغییرات اقلیمی اذعان کرده‌اند (ر.ک: Asylum, 1950: 116&131; ILC, 2018: 119-78 & 266). از این رو، حتی خروج فرضی یک دولت از معاهدات، به معنای رفع مسئولیت عرفی آن دولت در قبال بحران

۱. به‌طور مثال، ایالات متحده دو بار از توافق‌نامه پاریس خارج شده است؛ بار اول در سال ۲۰۱۷ تحت رهبری دونالد ترامپ به دلیل نگرانی از تأثیرات اقتصادی آن و بار دوم در ژانویه ۲۰۲۵ پس از بازگشت ترامپ به ریاست جمهوری، که او این توافق‌نامه را ناعادلانه توصیف کرد. این اقدامات نمونه‌ای از توانایی دولت‌ها برای خروج از تعهدات الزام‌آور معاهدات بین‌المللی هستند و تأثیرات قابل توجهی بر دیپلماسی اقلیمی جهانی داشتند.

۲. لازم به ذکر است که این تعریف از سازوکار شکل‌گیری عرف بین‌المللی توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی دادگستری تأیید شده است. این نهادها در گزارش‌های رسمی و آرای حقوقی خود اشاره کرده‌اند که عرف بین‌المللی از دو عنصر تشکیل می‌شود؛ عنصر مادی (state practice) که شامل رفتار مستمر و عمومی دولت‌ها در سطح بین‌المللی است و عنصر معنوی (opinio juris) که به باور دولت‌ها درباره الزامی بودن این رفتارها تحت قوانین بین‌المللی مربوط می‌شود. این دو عنصر با هم موجب شکل‌گیری قواعد عرفی بین‌المللی می‌شوند که بدون نیاز به معاهدات رسمی، به عنوان قوانین الزام‌آور در روابط بین‌المللی عمل می‌کنند. این تعریف مبنای بسیاری از تحلیل‌های حقوقی درباره عرف بین‌المللی و نحوه ایجاد تعهدات حقوقی برای دولت‌ها بوده است.

۳. در حقوق بین‌الملل، اعتراض‌کننده مستمر (Persistent Objector) به دولتی گفته می‌شود که از ابتدای شکل‌گیری یک قاعده عرفی بین‌المللی، به‌طور مداوم و صریح مخالفت خود را با آن اعلام کرده و در نتیجه پس از تثبیت آن قاعده، ملزم به رعایت آن نیست. این مفهوم بر اصل رضایت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل استوار است و به آن‌ها اجازه می‌دهد که از پذیرش قواعد عرفی جدید اجتناب کنند، مشروط بر اینکه اعتراض آن‌ها مستمر، آشکار و در مراحل اولیه شکل‌گیری عرف باشد.

اقلیمی نخواهد بود.^۱

علاوه بر این عرف بین‌المللی شامل اصولی عام همچون پیشگیری از آسیب‌های فرامرزی و همکاری بین‌المللی نیز هست؛ اصولی که از دیرباز بازتاب‌دهنده وجدان مشترک جامعه جهانی شمرده شده‌اند. این اصول که ریشه در مفاهیمی فراتر معاهدات میان دولت‌ها دارند و با ایده‌هایی چون عدالت جهانی و مسئولیت مشترک پیوند خورده‌اند و گاه تعهداتی فراتر از آنچه در معاهدات تصریح شده است، بر دوش دولت‌ها می‌گذارند. به بیان دیگر، تعهدات عرفی در مقایسه با معاهدات، فاصله‌ای محسوس از فضای چانه‌زنی سیاسی دارند و نمودی از اصولی عدالت‌محورند که دولت‌ها ممکن است در صحنه سیاست، از پذیرش آن‌ها سر باز زنند.

با این همه، بهره‌گیری از حقوق عرفی در حوزه تغییرات اقلیمی، بی‌چالش نیست. مسائلی چون شناسایی دقیق عرف‌های بین‌المللی، تفسیر حدود و ثغور آن‌ها و اعمال عملی‌شان در وضعیت‌های خاص، همچنان محل مناقشه‌اند. هرچند «کمیسیون حقوق بین‌الملل»^۲ گام‌های مهمی در جهت تدوین قواعد شناسایی عرف برداشته، اما همچنان ابهامات چشم‌گیری در این زمینه باقی مانده است. با این وجود، چه در تحلیل‌های نظری و چه در مقام دعاوی قضایی، گریزی از مواجهه با این نارسایی‌ها و تلاش برای تبیین دقیق‌تر آن‌ها وجود ندارد.

این مقاله، با پذیرش دشواری‌های پیش‌گفته، در پی آن است تا به تحلیل تعهدات عرفی دولت‌ها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی بپردازد. در این مسیر در بخش نخست، اصول کلی «پیشگیری» و «همکاری» به عنوان دو الزام بنیادین عرفی در حقوق بین‌الملل شناسایی خواهند شد. سپس در بخش دوم به نقش تعهدات عرفی در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی پرداخته خواهد شد. در ادامه و در بخش سوم پیوند میان عرف و معاهدات اقلیمی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در انتها تأثیر آن‌ها بر روی یک‌دیگر بیان خواهد شد.

۱. شناسایی تعهدات عرفی در حقوق بین‌الملل

در نظام حقوق بین‌الملل عرفی، دست‌کم دو اصل کلی وجود دارد که به‌طور مستقیم با موضوع کاهش تغییرات اقلیمی مرتبط‌اند. نخست آنکه دولت‌ها موظف‌اند با رعایت مراقبت مقتضی،^۳ از

۱. برای جزئیات بیشتر، ر.ک: Jonathan I. Charney, "The Persistent Objector Rule and the Development of Customary International Law" (1986) 56 BYBIL 1, 19 که تأکید می‌کند حقوق

عرفی بین‌المللی بر اساس یک اکثریت وزنی (weighted majority) توسعه می‌یابد.

2. International Law Commission - ILC

۳. مراقبت مقتضی (Due Diligence) در حقوق بین‌الملل به تعهد دولت‌ها برای انجام اقدامات معقول و مناسب جهت جلوگیری از آسیب به حقوق سایر دولت‌ها یا افراد تحت صلاحیت آن‌ها اشاره دارد. این مفهوم به عنوان یک

انجام فعالیت‌هایی که ناقض حقوق سایر دولت‌ها است، به‌ویژه فعالیت‌هایی که منجر به آسیب‌های زیست‌محیطی فرامرزی می‌شود، خودداری کنند. دوم آن‌که دولت‌ها مکلف‌اند در مواجهه با مسائل مهم بین‌المللی، با یک‌دیگر همکاری کنند. در این مبحث، دو تعهد عام یعنی تعهد به پیشگیری و تعهد به همکاری شناسایی می‌شوند و در مبحث بعد، این پرسش بررسی خواهد شد که آیا می‌توان بر مبنای این اصول عام، تعهدی خاص و مشخص نسبت به کاهش تغییرات اقلیمی استنباط کرد یا خیر.

۱-۱. تعهد به پیشگیری

مطابق حقوق بین‌الملل عرفی، دولت‌ها مکلف‌اند با رعایت «مراقبت مقتضی» از اقداماتی که با حقوق سایر دولت‌ها ناسازگار است، به‌ویژه اقداماتی که موجب آسیب‌های زیست‌محیطی فرامرزی می‌شود، جلوگیری کنند. این تعهد که به «سنگ‌بنای حقوق بین‌الملل محیط زیست» شهرت یافته، از پذیرشی گسترده در میان دولت‌ها و محاکم بین‌المللی برخوردار است (Sands & Peel, 2018: 19). ریشه‌های این قاعده در اصل بنیادین برابری حاکمیت دولت‌ها و منطق حقوقی (از دارایی خود چنان بهره‌برداری کن که به دیگران آسیب نرسانی) نهفته است (Law & Martin, 2014).^۱

وجود این تعهد به عنوان یک قاعده عرفی در رویه قضایی بین‌المللی به‌طور مستمر تأیید شده است. از رأی داوری جزیره پالماس (Island of Palmas, 1928: 839) و پرونده کانال کورفو (Corfu Channel, 1949: 22) گرفته تا پرونده‌های زیست‌محیطی نمادینی چون ذوب فلز تریل (Trail Smelter, 1941: 1938&1965) و رأی‌های متاخرتر دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده‌هایی مانند کارخانه‌های خمیر کاغذ (Pulp Mills on the River Uruguay, 2010: 14) و نظر مشورتی سلاح‌های هسته‌ای (Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, 1996: 226)، همگی بر الزام دولت‌ها به پیشگیری از آسیب‌های فرامرزی صحه گذاشته‌اند.

علاوه بر رویه قضایی، رویه عمومی دولت‌ها نیز در اسناد بنیادینی چون اصل ۲۱ اعلامیه

تعهد رفتاری شناخته می‌شود، نه تعهد به نتیجه. به این معنا که دولت‌ها موظف هستند تلاش‌های لازم را برای جلوگیری از آسیب انجام دهند، حتی اگر نتیجه مطلوب حاصل نشود.

۱. معادل فقهی آن همان قاعده لاضرر می‌باشد که یکی از اصول بنیادین فقه اسلامی است و بر اساس حدیث نبوی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» شکل گرفته است. این قاعده نیز همانند قاعده لاتین فوق بیان می‌دارد که هیچ‌کس نباید در بهره‌برداری از حقوق خود به دیگران زیان برساند.

استکهلم (Stockholm Declaration, 1972, Principle 21) و اصل ۲ اعلامیه ریو (Rio Declaration, 1992, Principle 2) متبلور شده است. این اصول در معاهدات متعددی از جمله کنوانسیون چارچوب (UNFCCC, 1992, Preamble 9)، کنوانسیون حقوق دریاها (UNCLOS, 1982, Articles 192, 194) و کنوانسیون تنوع زیستی (Convention on Biological Diversity, 1992, Article 3) بازتاب یافته‌اند. زبان این اسناد حاکی از آن است که هدفشان نه خلق تعهدی جدید، بلکه تأیید و تدوین یک الزام عرفی از پیش موجود است. مؤید این امر، نبود مخالفت جدی دولت‌ها با اصل تعهد است؛ چنانکه بویل و ردگول اشاره می‌کنند، اختلافات معمولاً بر سر کفایت اقدامات است، نه وجود خود تعهد (Boyle & Redgwell, 2021: 159).

با این حال، منتقدانی چون بودانسکی با استناد به شیوع آلودگی‌های فرامرزی، وجود یک رویه یک‌دست و عمومی از سوی دولت‌ها را به چالش کشیده‌اند (Bodansky, 1995: 105 & 11-110). پاسخ کلیدی به این ایراد در ماهیت خود تعهد نهفته است: تعهد به پیشگیری، تعهدی به رفتار (مراقبت مقتضی) است، نه تعهدی به نتیجه. دولت‌ها ملزم به اتخاذ تمام تدابیر معقول برای کاهش خطر آسیب هستند. بنابراین، شیوع آسیب‌های زیست‌محیطی، نافی وجود قاعده نیست، بلکه می‌تواند نشانگر عدم رعایت استاندارد بالای مراقبت توسط دولت‌ها باشد؛ نکته‌ای که به حوزه تفسیر و اجرای تعهد مربوط است، نه انکار وجود آن (Knox, 2002: 29).

۲-۱. تعهد به همکاری

دومین رکن تعهدات عرفی که در زمینه تغییرات اقلیمی نقشی حیاتی ایفا می‌کند، «تعهد به همکاری بین‌المللی» است؛ بدین معنا که دولت‌ها مکلف‌اند برای دستیابی به اهداف مشترک در قبال دغدغه‌هایی که جامعه جهانی را درگیر کرده، اقداماتی هماهنگ و همسو اتخاذ نمایند (Wolfrum, 2010). عنصر مادی این عرف در رفتار مستمر دولت‌ها، به‌ویژه در انعقاد شمار کثیری از معاهدات دوجانبه و چندجانبه از سال ۱۹۴۵ بدین سو که با هدف صریح تقویت همکاری شکل گرفته‌اند، قابل بازشناسی است (Dupuy, 2000: 19 & 22-23). پذیرش این رویه به‌عنوان یک تعهد حقوقی نیز غیرقابل انکار است. منشور ملل متحد، «همکاری بین‌المللی برای حل مشکلات با ماهیت اقتصادی، اجتماعی یا بشردوستانه» را نه تنها به‌عنوان یکی از اهداف سازمان، بلکه به‌مثابه تعهدی ایجابی معرفی می‌کند که اعضا باید به‌صورت

جمعی و منفرد به آن پایبند باشند.^۱ مجمع عمومی سازمان ملل و سند نهایی اجلاس جهانی ۲۰۰۵ نیز بر این واقعیت صحه گذاشته‌اند که در جهان به‌هم‌پیوسته کنونی، تهدیدها باید با رعایت اصول حقوق بین‌الملل و از طریق همکاری در سطوح ملی و جهانی مدیریت شوند (World Summit Outcome, 2005, 71).

اگرچه منشور ملل متحد در بدو امر صراحتاً به محیط زیست اشاره نداشت، اما تکامل حقوق بین‌الملل موجب تسری تعهد همکاری به این حوزه شد. اعلامیه استکهلم (۱۹۷۲) تصریح کرد که مسائل زیست‌محیطی باید با «روحیه‌ای همکاری‌محور» بررسی شوند^۲ و ماده ۳۰ منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها، کشورها را به حفاظت از محیط زیست برای نسل‌های آینده مکلف ساخت. متعاقباً، اعلامیه ریو (۱۹۹۲) با ادبیاتی قاطع‌تر، دولت‌ها را به همکاری در فضایی مبتنی بر «مشارکت جهانی» برای حفظ یکپارچگی اکوسیستم زمین فراخواند. بازتاب عملی این تعهد در معاهدات زیست‌محیطی متعدد (از حقوق دریاها تا تنوع زیستی و آبراه‌های بین‌المللی) و در اشکال ملموسی نظیر کمک‌های مالی، انتقال فناوری و ظرفیت‌سازی مشهود است. اهمیت این اصل چنان است که دیوان بین‌المللی حقوق دریاها، تعهد به همکاری را «اصلی بنیادین در پیشگیری از آلودگی محیط زیست دریایی» توصیف کرده است (MOX Plant, 2001: 95).

رویه قضایی بین‌المللی نیز با عبور از کلیات، محتوای دقیق و اجرایی این تعهد را تبیین کرده است. نخست آن‌که تعهد به همکاری صرفاً تشریفاتی نیست؛ چنانکه در رأی داوری دریاچه لانوکس آمده، این تعهد متضمن مشاوره با دولت متأثر و تلاش واقعی برای نیل به توافق است، هرچند به معنای اعطای حق و تو به طرف مقابل نیست (Lac Lanoux, 1957: 281). دوم آن‌که مذاکرات باید معنا دار باشد؛ دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده ترافیک ریلی لیتوانی و لهستان تصریح کرد که دولت‌ها باید مذاکرات را تا حد امکان برای رسیدن به نتیجه پیگیری کنند (Railway Traffic between Lithuania and Poland, 1931: 116). سوم آن‌که طبق رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در فلات قاره دریای شمال، مبنای مذاکرات باید اصول انصاف و

۱. ماده ۱ (۳) از منشور سازمان ملل متحد بر یکی از اهداف اصلی سازمان ملل تأکید دارد که عبارت است از: "تحقق همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی دارای ماهیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه، و ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان، بدون تبعیض از حیث نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب".
۲. اصل ۲۴ اعلامیه استکهلم (Stockholm Declaration) بیان می‌کند که: "در زمان‌های جنگ، دولت‌ها باید از اقداماتی که موجب تخریب محیط‌زیست می‌شود، خودداری کنند. حفاظت از محیط‌زیست باید بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌های توسعه ملی و بین‌المللی باشد و دولت‌ها باید برای جلوگیری از آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از درگیری‌های مسلحانه، همکاری کنند".

عدالت باشد (North Sea Continental Shelf, 1969: 3). در نهایت، دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر در نظر مشورتی سال ۲۰۱۷ خود، با تطبیق این اصول بر محیط زیست، تأکید کرد که حفاظت مؤثر در برابر آسیب‌های فرامرزی، مستلزم همکاری نزدیک شامل تبادل اطلاعات، مشاوره مؤثر و مشارکت در تصمیم‌گیری است و این الزامات بخشی لاینفک از حقوق بین‌الملل عرفی محسوب می‌شوند (Advisory Opinion OC-23/17, 2017, paras. 180-182).

۲. نقش تعهدات عرفی در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی

در گفتار پیشین، وجود و استقرار دو تعهد عرفی «پیشگیری» و «همکاری» در حقوق بین‌الملل شناسایی و اثبات گردید. اکنون در این گفتار، استدلال خواهد شد که آیا این تعهدات عرفی قابلیت ایفای نقش در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی را دارند یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست از منظر نظری، امکان‌سنجی ارتباط میان دو تعهد پیشگیری و همکاری با مقوله کاهش تغییرات اقلیمی صورت می‌پذیرد و در گام دوم، رویه دولت‌ها و اسناد بین‌المللی مرتبط با این حوزه مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۲-۱. ارتباط تعهدات پیشگیری و همکاری با کاهش تغییرات اقلیمی

تعهد به پیشگیری در حقوق بین‌الملل، به‌طور سنتی ناظر بر مواردی بود که فعالیت‌های یک دولت در قلمرو سرزمینی خود، به‌صورت مستقیم و قابل‌انتساب، موجب ورود خسارت به دولت دیگر می‌گردید؛ مصادیقی همچون آسیب به کشتی‌های جنگی یا تعرض به نمایندگی‌های دیپلماتیک. مبنای این تعهد، اصل بنیادین لزوم احترام به حقوق حاکمیتی سایر دولت‌ها در قلمروشان بود. با این حال، در بستر تغییرات اقلیمی، رابطه علی و معلولی میان انتشار گازهای گلخانه‌ای توسط یک دولت و وقوع خسارت مشخص در دولتی دیگر، رابطه‌ای مستقیم و محلی نیست؛ بلکه آثار آن ماهیتی پراکنده، تدریجی و متوجه کل محیط زیست جهانی دارد. از همین‌رو، پرسش اساسی این است که آیا دامنه شمول تعهد پیشگیری، ظرفیت پوشش چنین آسیب‌های فراملی و غیرمحلی را نیز داراست؟ (Zahar, 2014: 217).

رویکرد محاکم بین‌المللی به این موضوع، در ابتدا با احتیاط همراه بود. در پرونده آزمایش‌های هسته‌ای، با وجود استدلال نیوزیلند مبنی بر اینکه اقدامات فرانسه به محیط زیست جهانی آسیب می‌رساند، دیوان به دلیل اعلامیه یک‌جانبه فرانسه مبنی بر توقف آزمایش‌ها، از ورود به ماهیت دعوا خودداری ورزید. همچنین در نظریه مشورتی سلاح‌های هسته‌ای، دیوان علی‌رغم اشاره به آثار مخرب جهانی این سلاح‌ها، تمایز آشکاری میان آسیب‌های محلی و جهانی ترسیم نکرد (Application Instituting Proceedings, 1973; Request for Interim Measures, 1973).

با وجود این پیشینه، رویه قضایی در سال‌های اخیر نشانگر تحولی به سوی گسترش تعهد پیشگیری به حوزه آسیب‌های زیست‌محیطی جمعی و جهانی است. دیوان دائمی داوری در پرونده دریای چین جنوبی (PCA, 2016, paras. 944-947)، دولت‌ها را نسبت به خسارات زیست‌محیطی ناشی از اقدامات گسترده و جمعی مسئول دانست و بر ضرورت ارزیابی اثرات زیست‌محیطی و همکاری میان دولت‌ها تأکید ورزید. همسو با این رویکرد، دیوان بین‌المللی حقوق دریاها در نظریه مشورتی پیرامون فعالیت‌ها در «منطقه» (ITLOS, 2011, paras. 117-120) تصریح کرد که تعهد پیشگیری نسبت به بستر دریاها در ورای صلاحیت ملی نیز جاری است و ماهیتی عام‌الشمول دارد.

این روند تکاملی در سال‌های اخیر شفافیت بیشتری یافته است. دیوان بین‌المللی حقوق دریاها در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ خود پیرامون تغییرات اقلیمی اعلام داشت که انتشار گازهای گلخانه‌ای، مصداق بارز «آلودگی محیط زیست دریایی» طبق ماده ۱ کنوانسیون حقوق دریاهاست و دولت‌ها به موجب مواد ۱۹۲ و ۱۹۴ مکلف‌اند «تمام تدابیر ضروری» را برای پیشگیری، کاهش و کنترل آن اتخاذ نمایند. دیوان ضمن تأکید بر استاندارد بالای «مراقبت مقتضی»، تصریح نمود که این تکلیف شامل تمامی دولت‌ها، اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌شود؛ هرچند سطح اقدامات متناسب با ظرفیت‌های ملی متفاوت خواهد بود (ITLOS Advisory Opinion on Climate Change, 2024, paras. 178, 235-243, 400).

سرانجام، دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی سال ۲۰۲۵ درباره تغییرات اقلیمی، همین مسیر را تداوم بخشید و به‌صراحت تعهد پیشگیری را به‌عنوان یک قاعده عرفی الزام‌آور شناسایی کرد. دیوان در این رأی، معیار «مراقبت مقتضی» را با اتکا بر بهترین داده‌های علمی موجود (از جمله گزارش‌های IPCC)، رویکرد احتیاطی و الزامات ارزیابی اثرات زیست‌محیطی برای فعالیت‌های عمده انتشاردهنده تبیین نمود. نکته حائز اهمیت آنکه دیوان تصریح کرد تعهد پیشگیری صرفاً محدود به آسیب‌های محلی نیست و نسبت به مخاطرات جهانی همچون تغییرات اقلیمی نیز به‌طور کامل قابل اعمال است (ICJ Advisory Opinion on Climate Change, 2025, paras. 280-297).

از این‌رو، می‌توان تعهد به پیشگیری را منطقاً و معقولانه به‌گونه‌ای تفسیر کرد که دولت‌ها را موظف به تنظیم سطح انتشار گازهای گلخانه‌ای خود نماید تا بدین وسیله از آسیب به منبع مشترکی چون جو زمین، که ناشی از نقض حقوق مشترک جامعه بین‌المللی است، جلوگیری شود. تغییرات اقلیمی نه‌تنها به حقوق غیرانحصاری دولت‌ها نسبت به منابع مشترک (مانند جو زمین) لطمه می‌زند، بلکه به‌طور غیرمستقیم بر حقوق انحصاری آن‌ها (از جمله حق حاکمیت بر منابع

طبیعی و وظیفه حفاظت از شهروندان)^۱ نیز تأثیر می‌گذارد؛ تأییراتی که اگرچه ممکن است مستقیماً قابل انتساب نباشند، اما از نظر دامنه، شدت و قابلیت پیش‌بینی، اهمیتی کمتر از آسیب‌های مستقیم ندارند.

ممکن است این ایراد مطرح شود که اقدامات دولت‌ها تنها منجر به «کاهش» خطر آسیب می‌شود و نه «پیشگیری» کامل از آن. اما این تلقی نادرست است؛ زیرا تعهد به پیشگیری، ماهیت «تعهد به وسیله» (رفتاری) دارد. بدین معنا که دولت‌ها ملزم‌اند تمام تلاش‌های معقول را برای کاهش خطر آسیب به کار بندند، حتی اگر آسیب قطعی و مشخصی به وقوع نپیوندد. بنابراین، صرف‌قصور در انجام اقدامات لازم برای کاهش خطر، می‌تواند به منزله نقض این تعهد تلقی گردد.

ایراد دیگری که ممکن است طرح شود، آن است که سهم برخی دولت‌ها در انتشار گازهای گلخانه‌ای چنان ناچیز است که اقداماتشان تأثیری محسوس بر روند کلی ندارد (ایراد سهم ناچیز). اما این استدلال در مورد دولت‌هایی با انتشار قابل توجه بی‌معناست و حتی در خصوص دولت‌های کم‌سهم نیز با دو پاسخ حقوقی مواجه است:

نخست، از منظر واقع‌گرایانه، آثار تغییرات اقلیمی بسیار فراتر از آسیب‌های زیست‌محیطی معمول است. حتی کاهش اندک در انتشار می‌تواند به تقلیل دمای جهانی یاری رساند و از آنجا که رابطه‌ای نسبتاً خطی میان غلظت گازهای گلخانه‌ای و گرمایش جهانی برقرار است، اقدامات کوچک نیز می‌توانند بخشی مؤثر از راه‌حل باشند.

دوم، از منظر تعهد به همکاری، تغییرات اقلیمی نمونه بارز مسئله اقدام جمعی و «تراژدی منابع مشترک» است. در چنین شرایطی، همکاری جهانی امری اجتناب‌ناپذیر است و هر دولت، فارغ از وسعت یا میزان انتشار، وظیفه دارد سهم منصفانه‌ای در مقابله با این بحران ایفا کند. این مشارکت، بخشی جدایی‌ناپذیر از تعهد به همکاری است که در بسیاری از اسناد بین‌المللی تصریح شده است. در همین راستا، رویه‌های بین‌المللی اخیر تعهد به همکاری را در کنار تعهد به پیشگیری تقویت کرده‌اند. دیوان بین‌المللی حقوق دریاهای در نظریه مشورتی ۲۰۲۴ تصریح کرد که همکاری دولت‌ها در زمینه مقابله با تغییرات اقلیمی، نه یک انتخاب سیاسی، بلکه بخشی لاینفک از تعهدات الزام‌آور آن‌ها تحت کنوانسیون حقوق دریاهاست. دیوان ابعاد عملی این همکاری را شامل تبادل داده‌های علمی، ارائه کمک‌های مالی و انتقال فناوری دانست و تأکید کرد که فقدان این همکاری می‌تواند نقض تعهدات بین‌المللی محسوب شود (ITLOS, 2024, paras. 345–352).

۱. به عنوان مثال، یک دولت اگر نتواند یک سیستم اقلیمی پایدار را تضمین کند، نمی‌تواند حقوق مؤثر خود را برای حفاظت از قلمرو خود، منابع طبیعی یا حفاظت از شهروندانش اعمال کند.

این مسیر در نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۲۵ تکمیل گردید؛ جایی که دیوان صراحتاً تعهد به همکاری را در کنار تعهد به پیشگیری، بخشی جدایی‌ناپذیر از حقوق بین‌الملل عرفی معرفی کرد. دیوان بر ضرورت تبادل داده‌های علمی، حمایت مالی و فناوری از کشورهای در حال توسعه و مشارکت واقعی در فرآیندهای تصمیم‌گیری جمعی تأکید نمود و خاطرنشان ساخت که فقدان این همکاری، خود می‌تواند نقض تعهدات بین‌المللی تلقی گردد (ICJ, 2025, paras. 310–318).

۲-۲. رویه دولت‌ها و اسناد بین‌المللی در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی

دولت‌ها تاکنون طیف وسیعی از معاهدات چندجانبه را با هدف حفاظت از منابع مشترک به امضا رسانده‌اند؛ معاهداتی که به‌ویژه بر «اموال مشترک جهانی» نظیر تنوع زیستی، میراث طبیعی و فرهنگی ناملموس بشر و مناطق واقع در فراسوی صلاحیت ملی – مانند دریاهای آزاد، بستر دریاها و قطب جنوب – تمرکز دارند. افزون بر این، معاهدات متعددی نیز مشخصاً جهت حفاظت از «جو» به تصویب رسیده‌اند که اهدافی چون مقابله با مه‌دود منطقه‌ای، کنترل آلودگی هوای فرامرزی، حفاظت از لایه اوزون، کاهش انتقال جوی طولانی‌برد جیوه و در نهایت، مبارزه با تغییرات اقلیمی را دنبال می‌کنند.^۱

این معاهدات در مجموع، یا بازتاب‌دهنده‌ی روند شکل‌گیری یک قاعده‌ی عرفی در حقوق بین‌الملل هستند، یا خود در مسیر تبلور و تثبیت آن قرار دارند؛ قاعده‌ای که دولت‌ها را ملزم می‌سازد تا برای حفاظت از محیط‌زیست جهانی و به‌ویژه جو، تدابیری مؤثر اتخاذ نمایند. در همین راستا، کمیسیون حقوق بین‌الملل (ILC) در مجموعه رهنمودهایی که در سال ۲۰۲۱ به تصویب

۱. در طول دهه‌های گذشته، دولت‌ها معاهدات متعددی را برای حفاظت از منابع مشترک جهانی تصویب کرده‌اند. برخی از مهم‌ترین این معاهدات عبارت‌اند از: ۱. کنوانسیون تنوع زیستی - (CBD) ۱۹۹۲: این کنوانسیون با هدف حفظ تنوع زیستی، استفاده پایدار از منابع طبیعی و تقسیم عادلانه مزایای حاصل از منابع ژنتیکی تصویب شد. ۲. پروتکل مونترال - ۱۹۸۷: این پروتکل برای حفاظت از لایه اوزون و کاهش انتشار مواد تخریب‌کننده آن به تصویب رسید. ۳. کنوانسیون تغییرات اقلیمی سازمان ملل - (UNFCCC) ۱۹۹۲: این کنوانسیون چارچوبی برای همکاری بین‌المللی در زمینه کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و مقابله با تغییرات اقلیمی فراهم کرد. ۴. پروتکل کیوتو - ۱۹۹۷: این پروتکل به‌عنوان مکمل UNFCCC، تعهدات مشخصی را برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای تعیین کرد. ۵. توافق‌نامه پاریس - ۲۰۱۵: این توافق‌نامه جایگزین پروتکل کیوتو شد و هدف آن محدود کردن افزایش دمای جهانی به کمتر از ۲ درجه سانتی‌گراد است. ۶. کنوانسیون حقوق دریاهای آزاد - (UNCLOS) ۱۹۸۲: این کنوانسیون چارچوبی برای مدیریت منابع دریایی و حفاظت از دریاهای آزاد ارائه می‌دهد. ۷. معاهده قطب جنوب - ۱۹۵۹: این معاهده استفاده صلح‌آمیز از قطب جنوب را تضمین کرده و بهره‌برداری تجاری از منابع آن را محدود می‌کند.

رساند، تصریح کرده است که دولت‌ها موظف‌اند با رعایت «مراقبت مقتضی» و از طریق اتخاذ اقدامات مناسب، از آلودگی و تخریب جو جلوگیری کرده یا در صورت وقوع، آن را کاهش داده و کنترل نمایند (ILC, Draft Guidelines on the Protection of the Atmosphere, guideline 3, 2021).

با آشکار شدن شواهد علمی متقن پیرامون تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های انسانی، دولت‌ها به تدریج پیوند ناگسزیر این پدیده را با تعهدات پیشین خود در زمینه پیشگیری و همکاری شناسایی کردند. در سال ۱۹۸۹، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه‌ای تحت عنوان «حفاظت از اقلیم جهانی»، ضمن بازخوانی اصل ۲۱ اعلامیه استکهلم، بر مسئولیت دولت‌ها در حفظ محیط‌زیست جهانی و منطقه‌ای - متناسب با ظرفیت‌ها و مسئولیت‌های خاص خود - تأکید ورزید. پیش از آن نیز، مقدمه‌ی کنوانسیون وین برای حفاظت از لایه اوزون، به اصول اعلامیه استکهلم و تعهد پیشگیرانه مندرج در اصل ۲ اعلامیه ریو ارجاع داده بود. چنان‌که متیو هپولد (Matthew Hoppold) خاطرنشان ساخته، این اشارات دست کم دلالت بر آن دارند که تعهد به پیشگیری، در زمینه تغییرات اقلیمی نیز مصداقی بارز و غیرقابل انکار دارد.

از سوی دیگر، دولت‌ها بارها بر تعهد خود مبنی بر همکاری جهت کاهش تغییرات اقلیمی صحنه گذاشته‌اند. مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ اعلام کرد که تغییرات اقلیمی «دغدغه‌ی مشترک بشریت» است؛ تعبیری کلیدی که بعدها در کنوانسیون چارچوب تغییرات اقلیمی (UNFCCC) و موافقت‌نامه پاریس نیز تکرار شد و ضرورت همکاری بین‌المللی را برجسته ساخت. کنوانسیون تغییرات اقلیمی به صراحت بیان می‌دارد که ماهیت جهانی این پدیده ایجاب می‌کند تمامی کشورها در یک پاسخگویی مؤثر بین‌المللی مشارکت جویند. این رویکرد در تصمیمات مکرر کنفرانس‌های اعضا^۱ (COP) و قطعنامه‌های مجمع عمومی نیز بازتاب یافته

۱. «کنفرانس اعضا» یا Conference of the Parties (COP) بالاترین نهاد تصمیم‌گیری در چارچوب کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد درباره تغییر اقلیم (UNFCCC) است. این کنفرانس سالانه برگزار می‌شود و تمامی کشورهای عضو کنوانسیون در آن شرکت می‌کنند. هدف اصلی COP بررسی اجرای کنوانسیون، ارزیابی پیشرفت‌ها در مقابله با تغییرات اقلیمی و اتخاذ تصمیمات لازم برای اجرای مؤثرتر کنوانسیون است. اولین نشست COP در سال ۱۹۹۵ در برلین، آلمان برگزار شد و از آن زمان تاکنون، نشست‌های سالانه در کشورهای مختلف برگزار شده است. برخی از نشست‌های مهم عبارتند از:

- COP 21 در پاریس، فرانسه (۲۰۱۵): تصویب توافق‌نامه پاریس.
- COP 26 در گلاسگو، بریتانیا (۲۰۲۱): تمرکز بر اهداف بلندپروازانه‌تر برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای.

است. بنابراین، دولت‌ها چه در چارچوب کنوانسیون و چه فراتر از آن، به روشنی پذیرفته‌اند که کاهش تغییرات اقلیمی مستلزم یک همکاری بین‌المللی فراگیر است. با وجود این، کنوانسیون تغییرات اقلیمی را نمی‌توان معاهده‌ای صرفاً تقنینی با ماهیت حقوقی محض دانست. نگارش آن در اوایل دهه ۱۹۹۰ عمده‌تاً حاصل فرآیندهای سیاسی و دیپلماتیک بود تا تحلیل‌های تخصصی حقوقی؛ چراکه در آن زمان، شواهد اندکی از اقدامات مؤثر عملی دولت‌ها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی وجود داشت. با این حال، اهمیت این معاهدات اقلیمی در آن است که توانستند با ترغیب دولت‌ها به اقدام عملی، مسیر توسعه و قوام‌یافتگی حقوق عرفی را هموار سازند.

دولت‌هایی که به کنوانسیون پیوستند، متعهد شدند که گام‌هایی ملموس برای کاهش تغییرات اقلیمی بردارند؛ تعهدی که اغلب آنان از طریق پایش مستمر انتشار گازهای گلخانه‌ای، تصویب و اجرای سیاست‌های محدودکننده ملی، و گزارش‌دهی منظم درباره اقدامات خود، بدان پایبند بوده‌اند. همچنین، تقریباً تمامی دولت‌ها در چارچوب موافقت‌نامه پاریس، «مشارکت ملی تعیین‌شده»^۱ (NDC) خود را ارائه داده و برای تحقق آن تلاش کرده‌اند. هرچند میزان انتشار جهانی همچنان روندی صعودی دارد، اما این افزایش نسبت به سناریوی «عدم اقدام» با آهنگی کندتر پیش می‌رود. در این میان، محاکم داخلی نیز نقشی پیشران ایفا کرده‌اند؛ از جمله با صدور آرای مبنی بر الزام دولت‌ها به تشدید اقدامات اقلیمی یا بازنگری در مجوزهایی که منجر به افزایش انتشار می‌گردند.

البته برخی حقوقدانان، همچون ریچارد بکستر (Baxter)، در ارزش اثباتی این معاهدات به‌عنوان شواهد حقوق عرفی ابراز تردید کرده و دشواری‌های استناد به توافقات چندجانبه را به‌عنوان مبنای عرف گوشزد نموده‌اند (Baxter, 1965: 300). با این حال، هم دیوان‌های

این کنفرانس‌ها بستری برای همکاری دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی، و بخش خصوصی فراهم می‌کنند تا سیاست‌ها و اقدامات جهانی برای مقابله با تغییرات اقلیمی را تعیین کنند.

۱. مشارکت‌های ملی تعیین‌شده (Nationally Determined Contributions - NDCs) برنامه‌های اقدام اقلیمی هستند که کشورهای عضو توافق‌نامه پاریس ارائه می‌دهند. این برنامه‌ها شامل تعهدات هر کشور برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و سازگاری با تغییرات اقلیمی است. NDCها بر اساس ساختار پایین به بالا طراحی شده‌اند، به این معنا که هر کشور با توجه به ظرفیت‌ها و شرایط خود، اهداف و تعهداتش را تعیین می‌کند.

این مشارکت‌ها نقش کلیدی در دستیابی به اهداف توافق‌نامه پاریس، به‌ویژه محدود کردن افزایش دمای جهانی به کمتر از ۲ درجه سانتی‌گراد، ایفا می‌کنند. کشورها موظف‌اند به طور دوره‌ای NDCهای خود را به‌روزرسانی کنند تا جاه‌طلبی بیشتری در کاهش انتشار گازها نشان دهند و پیشرفت‌های خود را گزارش دهند.

بین‌المللی و هم کمیسیون حقوق بین‌الملل تصریح کرده‌اند که معاهدات می‌توانند نقشی محوری در توسعه‌ی حقوق عرفی ایفا کنند. در خصوص معاهدات اقلیمی، این امر از دو منظر حائز اهمیت است: نخست آن‌که تعهداتی همچون مواد ۴ (۱) (ب) و ۴ (۲) (الف) کنوانسیون که دولت‌ها را ملزم به کاهش انتشار می‌کند، نه صرفاً قواعدی قراردادی، که هنجارهایی الزام‌آور محسوب می‌شوند؛ درست مشابه آن‌چه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «فلات قاره دریای شمال» توصیف کرد: قواعدی که «ماهیتی اساساً هنجارآفرین» دارند (Continental Shelf (Libya/ Malta), 1985: 13). دوم آن‌که این تعهدات در خلأ شکل نگرفته‌اند، بلکه تأییدی هستند بر درکی پیشین از حقوق عرفی مطابق با اصول حقوق بین‌الملل عمومی که بارها از سوی دولت‌ها تصریح شده است: هیچ دولتی در انتشار گازهای گلخانه‌ای از آزادی مطلق برخوردار نیست و همگان موظف‌اند برای کاهش تغییرات اقلیمی اقدامی انجام دهند.

بر همین مبنا، این معاهدات را نباید صرفاً به‌مثابه یک قرارداد ساده میان دولت‌ها نگرست، بلکه باید آن‌ها را به‌عنوان بیانگر یک قاعده‌ی کلی و عام‌الشمول درباره‌ی تعهد بنیادین دولت‌ها به کاهش تغییرات اقلیمی مورد تحلیل قرار داد (Criddle & Fox-Decent, n. 4: 320-21).

۳. پیوند میان عرف و معاهدات

حال که نقش انکارناپذیر عرف در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی تبیین گردید، چالش پیش‌رو تبیین رابطه میان عرف و معاهدات در این حوزه است. این بخش به بررسی یکی از ایرادات بنیادین می‌پردازد که در خصوص قابلیت اجرای حقوق بین‌الملل عرفی در بستر تغییرات اقلیمی مطرح شده است. تقریباً تمامی دولت‌ها از طریق عضویت در معاهدات اقلیمی - و گاه به‌واسطه اعلامیه‌های یک‌جانبه‌ای که بیانگر اراده‌ی آن‌ها برای التزام است - متعهد شده‌اند که گام‌هایی در راستای کاهش تغییرات اقلیمی بردارند. بر همین اساس، برخی صاحب‌نظران این دیدگاه را پیش کشیده‌اند که تعهدات برآمده از معاهدات اقلیمی ممکن است مانعی در برابر اجرای حقوق عرفی بین‌الملل ایجاد کنند (اصل جایگزینی). به‌عنوان نمونه، الکساندر زاهر مدعی است که توافق‌نامه پاریس عملاً جایگزین تمامی قواعدی شده است که پیش از آن وجود داشته‌اند (Zahar, The Contested Core, 2014: 255-56). به سیاقی مشابه، یکی از گزارشگران شورای دولتی فرانسه بر این باور است که دو نوع تعهد، هنگامی که از منابع متفاوت نشئت می‌گیرند، نمی‌توانند به‌طور هم‌زمان در زمینه‌ی کاهش تغییرات اقلیمی اجرا شوند (Hoyneck, 2020). دانیل بودانسکی نیز با لحنی ملایم‌تر، معتقد است که رشد روزافزون اهمیت معاهدات، به‌نوعی از کاهش نقش و جایگاه حقوق بین‌الملل عرفی حکایت دارد (Bodansky, 2015: 146).

با این وجود، حتی اگر چنین ایرادی را معتبر فرض کنیم، باز هم نمی‌توان آن را دلیلی بر نسخ کامل یا بی‌اثر شدن حقوق عرفی در زمینه‌ی تغییرات اقلیمی قلمداد کرد. دست کم در مورد کشورهایی که به عضویت معاهدات اقلیمی درنیامده‌اند، حقوق عرفی همچنان به‌عنوان منبع اصلی تعهدات قابل اعمال خواهد بود. فراتر از آن، می‌توان استدلال کرد که حقوق عرفی نسبت به برخی کنشگران غیردولتی - نظیر دولت‌های سرزمینی بالفعل (de facto regimes) یا سازمان‌های بین‌المللی که امکان مشارکت رسمی در معاهدات اقلیمی را ندارند - نیز قابل تطبیق است. حتی در خصوص کشورهایی که عضو معاهدات اقلیمی هستند، حقوق عرفی می‌تواند در مسائلی که خارج از دامنه‌ی شمول آن معاهدات قرار دارد، خلأها را پر کند. تعهدات معاهده‌ای معمولاً مقید به بازه‌های زمانی و محدوده‌های جغرافیایی خاصی هستند و تنها بر برخی فعالیت‌ها یا انتشارها اعمال می‌گردند. برای نمونه، پروتکل کیوتو تنها برخی کشورهای توسعه‌یافته را در برابر انتشار گازهای مشخصی از فعالیت‌های خاص در قلمرو خود و آن هم در چارچوب دو دوره‌ی زمانی معین، مسئول دانسته است. توافق‌نامه پاریس اگرچه دامنه‌ی تعهدات را به کشورهای در حال توسعه نیز گسترش داده، اما گستره‌ی این تعهدات همچنان محدود است؛ به‌ویژه آن‌که بسیاری از این کشورها هدفی جامع، بدون قید و شرط و فراگیر در سطح کل اقتصاد خود ارائه نکرده‌اند و مشارکت‌های ملی تعیین‌شده (NDCs) آن‌ها اغلب دارای محدودیت‌های زمانی و مکانی است. حال اگر هم‌راستا با دیدگاه بودانسکی بپذیریم که توافق‌نامه پاریس الزام فردی مشخصی برای اجرای دقیق NDCها بر هر کشور ایجاد نمی‌کند، آنگاه باید اذعان داشت که فضای محدودی برای این توافق‌نامه باقی می‌ماند تا بتواند جایگاه حقوق عرفی را به چالش بکشد یا از اعتبار آن بکاهد.

در نهایت، این بخش بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که وجود معاهدات، فی‌نفسه مانعی برای اجرای قواعد عرفی نیست. در ادامه نشان داده خواهد شد که در غیاب تعارض آشکار میان الزامات معاهده‌ای و عرفی، هیچ‌یک مانع اعمال دیگری نخواهد بود؛ بلکه این دو در یک «نسبت تفسیری» با یکدیگر قرار دارند. بدین معنا که هرچند از حیث منشأ مستقل‌اند، اما هر یک بستر لازم برای تفسیر دیگری را فراهم می‌آورد. نمونه‌ی بارز این رویکرد در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صید نهنگ در قطب جنوب (استرالیا علیه ژاپن) قابل مشاهده است (Whaling in the Antarctic, ICJ Judgment of 31 March 2014, paras. 55-60,) (83-86)؛ جایی که دیوان در تفسیر تعهدات معاهده‌ای مندرج در کنوانسیون ۱۹۴۶، نه تنها به متن و هدف معاهده توجه نمود، بلکه اصول کلی و عرفی حقوق بین‌الملل زیست‌محیطی - از جمله تعهد به استفاده منصفانه و پایدار از منابع طبیعی و تعهد به همکاری علمی - را نیز به خدمت

گرفت. این شیوه استناد قضایی اثبات می‌کند که عرف و معاهدات می‌توانند به‌جای حذف یا جایگزینی، نقش مکمل یکدیگر را در تفسیر و اجرای مؤثر تعهدات بین‌المللی ایفا نمایند.

۳-۱. فقدان تعارض ماهوی میان عرف و معاهدات

گروه مطالعاتی کمیسیون حقوق بین‌الملل (ILC) در بررسی پدیده‌ی «تکه‌تکه شدن حقوق بین‌الملل»، میان دو نوع رابطه‌ی محتمل میان قواعد حاکم بر یک وضعیت واحد، تمایز قائل شده است: «رابطه‌ی تفسیر» و «رابطه‌ی تعارض». در حالت نخست، یک قاعده به درک و تبیین قاعده‌ی دیگر یاری می‌رساند و هر دو به‌طور هم‌زمان اعمال می‌شوند؛ اما در حالت دوم، قواعد به نتایجی ناسازگار منتهی می‌گردند، به گونه‌ای که ناگزیر باید میان آن‌ها دست به انتخاب زد (ILC, 2006, 24).

بر همین مبنا، کمیسیون تعریف ویلفرد جنکس (Wilfred Jenks) از مفهوم «تعارض» را پذیرفته است؛ تعریفی مضیق که تنها در صورت وجود «ناسازگاری واقعی» میان دو قاعده، یا دست‌کم وجود «نیتی آشکار» برای کنار گذاشتن یکی از آن‌ها، از تعارض سخن می‌گوید. بنابراین، تفاوت میان دو قاعده، مادامی که به ناسازگاری در اجرا منجر نشود، به معنای وجود رابطه‌ی تفسیری است و نه تعارض (Jenks, 1953: 426).

در پرتو این نگرش، کمیسیون حقوق بین‌الملل اصلی را تحت عنوان «همسویی» (Harmonization) مورد پذیرش قرار داده است که بر پایه‌ی آن، قواعد مختلف حاکم بر یک موضوع باید تا حد امکان به‌نحوی تفسیر شوند که مجموعه‌ای هماهنگ و سازگار از تعهدات را شکل دهند. رویه‌ی قضایی و دکترین حقوقی نیز بر این اصل صحه گذاشته‌اند: هرگاه بتوان تفسیری ارائه داد که مانع از بروز تعارض شود، آن تفسیر برتری خواهد داشت. به بیان دیگر، پیش‌فرضی نیرومند وجود دارد که قواعد مربوط به یک وضعیت، در پیوند تفسیری با یکدیگرند، نه در مقام تعارض. تنها زمانی می‌توان از این پیش‌فرض عدول کرد که ناسازگاری واقعی یا اراده‌ای صریح برای حذف یکی از قواعد محرز باشد.

رابطه‌ی میان تعهدات عرفی و معاهده‌ای در حوزه‌ی تغییرات اقلیمی نیز دقیقاً در چارچوب همین پیش‌فرض تحلیل می‌شود و نمی‌توان آن را رابطه‌ای تعارض‌آمیز انگاشت؛ چراکه نه ناسازگاری میان این تعهدات مشهود است و نه نیتی آشکار برای بی‌اعتبار ساختن حقوق عرفی وجود دارد. مفاد معاهدات اقلیمی هیچ‌گونه دلالتی بر قصد کنار گذاشتن حقوق عرفی ندارند؛ بالعکس، مقدمه‌ی کنوانسیون چارچوب صراحتاً به مفاد اعلامیه‌ی استکهلم، از جمله اصل پیشگیری، ارجاع داده است. این معاهدات با تأکید بر مفهوم «دغدغه‌ی مشترک بشریت» و ضرورت همکاری دولت‌ها، تعهدات خود را در بستری عرفی و پذیرفته‌شده بنا نهاده‌اند. افزون بر

این، اعلامیه‌های تفسیری کشورهای گوناگون هنگام تصویب این معاهدات نیز تصریح دارند که هیچ‌یک از مفاد آنها نباید موجب تضعیف اصول بنیادین حقوق بین‌الملل عمومی شود؛ نکته‌ای که با عدم اعتراض سایر دولت‌ها مواجه شده و تثبیت گردیده است.

از سوی دیگر، هیچ ناسازگاری ماهوی نیز میان این دو دسته از تعهدات وجود ندارد. تعارض تنها زمانی شکل می‌گیرد که معاهده‌ای، تعهدی مبنی بر «منع تنظیم» انتشار گازهای گلخانه‌ای ایجاد کرده باشد؛ که چنین نیست. اگر قواعد تنها آستانه‌های متفاوتی برای کاهش انتشار تعیین کنند، الزاماً تعارضی پیش نمی‌آید. این وضعیت مشابه نظام حقوق داخلی است که محدودیت‌های سرعت متفاوتی را برای انواع وسایل نقلیه یا مسیرها در نظر می‌گیرد؛ در صورت هم‌پوشانی، رعایت سخت‌گیرانه‌ترین حد کفایت می‌کند، بی‌آنکه قواعد در تعارض با یکدیگر قرار گیرند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه‌ی *اقدامات خاص (Certain Activities Carried Out by Nicaragua vs. Costa Rica)* در سال ۲۰۱۵ تصریح کرد که تعهدات رویه‌ای ناشی از یک معاهده‌ی خاص، مانع از وجود یا اجرای تعهدات مشابه در قالب معاهدات دیگر یا حقوق عرفی نیست.

در برابر این تحلیل، گاه چنین استدلال می‌شود که معاهدات اقلیمی ممکن است «حق انتشار» (Right to Emit) برای کشورها قائل شده باشند و در نتیجه با حقوق عرفی محدودکننده در تعارض قرار گیرند. اما این ادعا فاقد مبنای حقوقی است. هیچ‌یک از این معاهدات حقی مستقل برای انتشار ایجاد نکرده‌اند. مقادیر تعیین‌شده در پروتکل کیوتو، صرفاً معیارهایی برای سنجش میزان تعهد کشورها بوده‌اند، نه امتیاز یا مجوز انتشار. تصمیمات کنفرانس اعضا (COP) نیز این نکته را تصریح کرده‌اند و هیچ کشوری با آن مخالفت نکرده است. توافق‌نامه پاریس نیز که بر پایه تعهدات داوطلبانه‌ی کشورها بنا شده، حقی برای انتشار ایجاد نمی‌کند. اصولاً اعلامیه‌های یک‌جانبه نمی‌توانند بدون رضایت دیگران، تعهدات الزام‌آور یا حقوق خاصی علیه آنان ایجاد کنند. چنان‌که دادستان کل هلند در پرونده‌ی اورخندا نیز تأکید ورزید که چنین تعهداتی صرفاً حداقل استانداردها را تعیین می‌کنند و دولت‌ها را از مسئولیت‌های کلی خود، مانند اصل منع آسیب، معاف نمی‌سازند (Urgenda (SC), 2019, ¶2.77).

حتی اگر به فرض محال بپذیریم که معاهدات اقلیمی نوعی حق انتشار ایجاد کرده‌اند، باز هم لزوماً تعارضی در میان نیست. در حقوق بین‌الملل، حقوق مطلق نیستند و همواره در چارچوب محدودیت‌هایی اعمال می‌شوند. بنابراین وجود هم‌زمان یک حق و یک تعهد درباره‌ی موضوعی خاص، الزاماً تعارض ایجاد نمی‌کند. اصل همسویی ایجاب می‌کند که حتی در فرض وجود چنین حقی، اجرای تعهدات عرفی در زمینه‌ی کاهش انتشار گازها همچنان ممکن و الزامی باشد. بدین

ترتیب، رابطه‌ی میان معاهدات اقلیمی و حقوق عرفی را باید کماکان در چارچوب «تفسیر» فهم کرد، نه «تعارض».

برخی صاحب‌نظران نیز با توسل به قاعده‌ی «قانون خاص» (Lex Specialis)، بر آن‌اند که معاهدات اقلیمی به دلیل خاص‌بودن، حقوق عرفی عام را تخصیص زده یا کنار می‌گذارند (See e.g., Riley, 2016: 287; Thorp, 2012: 7; Southern Bluefin Tuna, 2000, 52). بی‌تردید معاهدات در این حوزه دقیق‌تر و مشخص‌ترند؛ اما همان‌طور که کمیسیون حقوق بین‌الملل خاطرنشان ساخته، وجود یک قاعده‌ی خاص به‌خودی‌خود موجب بی‌اعتباری قاعده‌ی عام نمی‌شود، مگر آنکه این دو در تعارض باشند. قاعده‌ی «قانون خاص بر قانون عام مقدم است» تنها در صورتی قابلیت استناد دارد که تعارضی واقعی میان این دو وجود داشته باشد؛ حال آن‌که در حوزه‌ی تعهدات اقلیمی، همان‌گونه که تبیین شد، چنین تعارضی به چشم نمی‌خورد.

۳-۲. رابطه‌ی تفسیر میان عرف و معاهدات

با تثبیت فقدان تعارض میان عرف و معاهدات در بخش پیشین، باید اذعان داشت که اعمال هم‌زمان دو یا چند قاعده‌ی حقوق بین‌الملل بر یک وضعیت واحد، امری رایج و کاملاً پذیرفته‌شده است (Southern Bluefin Tuna, 2000, 52). در چنین شرایطی، قواعد مزبور در نوعی «تعامل تفسیری» با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ بدین معنا که هر قاعده، ضمن حفظ هویت مستقل و متمایز خود، بخشی از بستر معنایی را شکل می‌دهد که قاعده‌ی دیگر باید در پرتو آن تفسیر شود. از آنجا که این تعهدات از نظر ماهوی متمایزند، نمی‌توان به‌سادگی فرض کرد که همگی دارای محتوایی واحد، دامنه‌ای مشابه یا ماهیتی یکسان هستند. بر همین مبنا، پابندی یک دولت به تعهدات خود در قالب معاهدات اقلیمی (یا بیانیه‌های یک‌جانبه)، لزوماً و به‌طور خودکار به معنای ایفای کامل تعهدات عرفی آن در زمینه‌ی کاهش تغییرات اقلیمی نیست و عکس این قضیه نیز صادق است.

با در نظر گرفتن این تمایز، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که اگر حقوق بین‌الملل عرفی دولت‌ها را به کاهش تغییرات اقلیمی ملزم می‌سازد، اساساً چه نیازی به پذیرش معاهدات متعدد در این حوزه بوده است؟ یکی از پاسخ‌های محتمل - هرچند ناکافی - پاسخی تاریخی است: برخی از این معاهدات پیش از آن که قاعده‌ی عرفی مشابهی قوام یابد، منعقد شده‌اند. این امر به‌ویژه در مورد «کنوانسیون چارچوب» صدق می‌کند، چراکه تصویب آن نقشی محوری در شکل‌گیری یک رویه‌ی عمومی دولتی در مقابله با تغییرات اقلیمی ایفا کرد. با این حال، کارکرد معاهدات فراتر از صرف پیشگامی تاریخی است و آن‌ها همچنان می‌توانند به‌عنوان مکمل و مقوم حقوق بین‌الملل عرفی عمل کنند: نخست، می‌توانند به تبیین و شفاف‌سازی محتوای قواعد کلی عرفی یاری

رسانند؛ دوم، می‌توانند محتوای این قواعد را از طریق سازوکارهایی نظیر شفافیت، پایش و حل و فصل اختلافات، «عملیاتی» سازند؛ سوم، حتی در مواردی که صرفاً بازتاب‌دهنده‌ی قواعد عرفی‌اند، می‌توانند توجه دولت‌ها و جامعه‌ی مدنی را به الزامات این قواعد جلب کرده و پایبندی به آن‌ها را تقویت نمایند (Mégré, 2008: 494, 496).

هر یک از تعهدات ماهوی مندرج در معاهدات اقلیمی، معمولاً یک یا چند مورد از این کارکردهای سه‌گانه را ایفا می‌کنند. برای نمونه، تعهد عام مذکور در بند ۱ ماده ۴ کنوانسیون چارچوب، تعهد دولت‌ها به کاهش تغییرات اقلیمی را تبیین می‌کند؛ تعهدی که در زمان تصویب کنوانسیون (۱۹۹۲) قاعده‌ای نوظهور محسوب می‌شد، اما امروزه جایگاه خود را در حقوق بین‌الملل عرفی تثبیت کرده است. اگرچه این تعهد به دلیل ماهیت کلی خود، کمک چندانی به تعیین دقیق دامنه یا جزئیات تعهد عرفی نمی‌کند، اما آن را در بستر مکانیزم‌های گزارش‌دهی، بازبینی و حل و فصل اختلافات - ولو به صورت اختیاری - قرار می‌دهد. در نتیجه، وجود چنین حکم صریحی در معاهده، انکار اصل وجود تعهد دولت‌ها به کاهش تغییرات اقلیمی را به مراتب دشوارتر می‌سازد.

در مقابل، تعهدات متأخری که در قالب پروتکل کیوتو و توافق‌نامه پاریس مقرر شده‌اند، عمدتاً با هدف تدقیق و مشخص‌سازی بخشی از محتوای تعهدات کلی دولت‌ها تنظیم گردیده‌اند. توافق‌نامه پاریس، به طور خاص، دولت‌های عضو را ملزم می‌سازد تا اقدامات لازم را برای تحقق «مشارکت‌های ملی تعیین‌شده» (NDCs) انجام دهند و این مشارکت‌ها را با «اطلاعات ضروری برای شفافیت، وضوح و درک متقابل» همراه سازند. با این وجود، هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که مشارکت اعلام‌شده‌ی یک کشور را لزوماً منطبق با تمام تعهدات عرفی آن کشور یا حتی تعهدات کلی آن تحت کنوانسیون چارچوب بدانیم. خود دولت‌ها نیز اذعان کرده‌اند که اثر تجمیعی مشارکت‌های ملی فعلی، به آن سطحی از جاه‌طلبی (Ambition) نمی‌رسد که با اهداف جمعی برای کاهش تغییرات اقلیمی سازگار باشد. از این رو، می‌توان استنباط کرد که تحقق کامل تعهدات کلی دولت‌ها تحت کنوانسیون چارچوب و حقوق بین‌الملل عرفی، مستلزم اقداماتی فراتر از آن چیزی است که در مشارکت‌های ملی کنونی منعکس شده است.

در نهایت، نظام کنوانسیون چارچوب را باید به عنوان کوششی مداوم در جهت تعریف، تسهیل و تقویت اجرای تعهدات عرفی دولت‌ها در حوزه‌ی کاهش تغییرات اقلیمی تفسیر نمود. این نظام، ضمن ارتقای آگاهی دولت‌ها و جامعه‌ی مدنی، به گسترش دامنه پایبندی به حقوق بین‌الملل عرفی یاری می‌رساند. مذاکرات دیپلماتیک برای تعیین تعهدات مشخص و کمی کشورها، طی سه دهه‌ی گذشته تداوم داشته است و تا زمان دستیابی به توافقی جامع و رضایت‌بخش درباره‌ی جزئیات

تعهدات فردی، این نظام به مثابه «فرآیندی در حال تکوین» (Work in progress) باقی خواهد ماند.

۴. تاثیر عرف و معاهدات بر یکدیگر

در بخش پیشین تبیین شد که رابطه‌ی میان الزامات عرفی و معاهده‌ای، رابطه‌ای تفسیری است. این بخش به تحلیل پیامدهای این تعامل در حوزه‌ی کاهش تغییرات اقلیمی می‌پردازد: نخست، تأثیر معاهدات بر شناسایی و تفسیر حقوق عرفی و سپس نقش حقوق عرفی در قوام بخشی به تعهدات معاهده‌ای.

۴-۱. تاثیر معاهدات بر عرف

معاهدات اقلیمی ابزاری کلیدی برای تبیین حقوق بین‌الملل عرفی‌اند. همان‌گونه که باکستر در پژوهش کلاسیک خود بیان داشت، معاهدات به دلیل صراحت بیان («بلند و روشن سخن گفتن»)، برخلاف قواعد عرفی نانوشته، مرجع نخست قضات برای استخراج احکام عرفی هستند (Baxter, 1974: 300). از این رو، مشارکت‌های ملی (NDCs) و اسناد معاهده‌ای، نخستین منابعی هستند که محاکم برای تعیین حدود تعهدات عرفی کاهش انتشار به آن‌ها رجوع می‌کنند.

۴-۱-۱. تاثیر تعهدات و وعده‌های غیرالزام‌آور دولت‌ها بر عرف

تعهدات عرفی دولت‌ها را می‌توان در پرتو تعهدات کلی آن‌ها در کنوانسیون چارچوب (مواد ۴(۱) و ۴(۲)) تفسیر کرد. با این حال، تعهدات صریح‌تر نظیر NDCs یا بیانیه‌های یک‌جانبه، تصویر شفاف‌تری از این الزامات ارائه می‌دهند. عدول دولت از تعهداتی که خود پذیرفته، می‌تواند مصداق نقض حسن نیت و تخطی از اصول عرفی پیشگیری و همکاری تلقی شود؛ مگر آن‌که تعهد بر مبنای خطایی اساسی شکل گرفته باشد.

درباره‌ی وعده‌های غیرالزام‌آور نیز دیوان عالی هلند در پرونده *اورخندا/استدلال* کرد که دولت باید دست کم به سطح وعده‌های خود پایبند باشد؛ نه به دلیل الزام حقوقی خود وعده، بلکه به این سبب که وعده، معیار تفسیر الزام عرفی دولت است. هرچند تعهدات الزام‌آور وزن اثباتی بیشتری دارند، اما در غیاب آن‌ها، قضات می‌توانند به وعده‌ها به عنوان تفسیری از تکالیف کلی استناد کنند.

در خصوص حدود این الزامات، آلن بویل (۲۰۱۳) استدلال کرد که دادگاه‌ها احتمالاً تعهدی فراتر از پروتکل کیوتو بر دولت‌ها تحمیل نمی‌کنند. اما این دیدگاه با اذعان صریح دولت‌ها به ناکافی بودن تعهدات کیوتو و ماهیت «پایین به بالا»ی توافق پاریس تضعیف می‌شود. زمانی که

دولتی داوطلبانه تعهدی را می‌پذیرد (مانند NDCs)، این تعهد شاخصی قوی برای سنجش رعایت «مراقبت مقتضی» در حقوق عرفی است (Boyle, 2013: 162).

۴-۱. تأثیر اهداف جمعی معاهدات بر عرف

شکاف عمیقی میان اهداف جمعی توافق‌شده (محدودسازی گرمایش به ۲ یا ۱.۵ درجه در توافقات کانکون و پاریس) و مجموع تعهدات ملی (NDCs) وجود دارد. اگر تعهد عرفی ناظر بر تحقق اهداف جمعی باشد، دامنه‌ی مسئولیت دولت‌ها فراتر از تعهدات اعلامی آن‌ها خواهد بود؛ رویکردی که در پرونده اورخندا برای تعیین حداقل تعهدات دولت هلند اتخاذ شد.

با این حال، تبدیل اهداف جمعی به تعهدات فردی دشوار است و دولت‌ها در عمل هم‌راستا با این اهداف اقدام نکرده‌اند. اما از منظر عنصر معنوی، توافق بر سر این اهداف نشان‌دهنده‌ی درک مشترک از آستانه‌ی «خطر» است که دولت‌ها ملزم به اجتناب از آن هستند.

برای رفع این تعارض میان گفتار و رفتار، باید توجه داشت که دولت‌ها اهداف جمعی را انکار نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند NDCs خود را با تفاسیر مختلف، همسو با آن اهداف جلوه دهند. بنابراین، یک تعهد عرفی برای «تفسیر معقول و مستمر» اهداف جمعی شکل گرفته است. هرچند این تعهد فعلاً منعطف است، اما با دقت‌تر شدن معیارهای علمی، فضای مانور دولت‌ها برای گریز از مسئولیت محدودتر خواهد شد (Mayer, b. 2022: 123-126).

۴-۲. تأثیر عرف بر معاهدات

طبق کنوانسیون وین، حقوق عرفی به عنوان «قواعد مرتبط» (از جمله اصول اعلامیه استکهلم) بستر تفسیر معاهدات را شکل می‌دهد. حقوق عرفی با تبیین هدف و موضوع معاهده، روشن می‌سازد که آیا یک اعلامیه یا سند، واجد قصد ایجاد الزام حقوقی بوده است یا خیر. این بستر تفسیری نشان می‌دهد که معاهدات اقلیمی، قراردادهایی مجزا نیستند، بلکه بخشی از تلاش برای اجرای تعهدات عام حقوق بین الملل هستند.

به‌ویژه، هنجارهای عرفی تأیید می‌کنند که مقرراتی چون ماده ۴ کنوانسیون چارچوب، صرفاً توصیه‌ای نیستند، بلکه تعهداتی ماهوی‌اند که باید با توجه به رویه‌های بعدی (مانند NDCs) تدقیق شوند. از این منظر، برخلاف تردیدهایی که برخی نظیر بودانسکی مطرح کرده‌اند (Bodansky, 146: 184 n)، ماده ۴ (۲) توافق پاریس باید در پرتو حقوق عرفی به گونه‌ای تفسیر شود که موجب تعهدی الزام‌آور برای اجرای اقدامات مندرج در NDCs باشد؛ چراکه این اقدامات، مصداق بارز ایفای تعهدات عرفی دولت‌ها در مقابله با تغییرات اقلیمی هستند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، کوشیده شد تا مبانی حقوقی و تفسیری تعهدات عرفی دولت‌ها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی تبیین گردد. تحلیل صورت گرفته نشان داد که می‌توان حقوق بین‌الملل عرفی را یا به مثابه تجلی تعهدات دولت‌ها در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی تلقی کرد و آنچه به وضوح قابل استنتاج است، وجود یک تعهد رفتاری برای دولت‌ها است؛ بدین معنا که آن‌ها موظف‌اند با رعایت دقت و حسن‌نیت، اقدامات مؤثر و معقولی را به منظور کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای به کار گیرند.

همچنین روشن شد که رابطه میان عرف و معاهدات در حوزه اقلیمی، نه از جنس تراحم و تعارض، بلکه تفسیری و تکمیلی است؛ به گونه‌ای که معاهدات اقلیمی می‌توانند در شناسایی و تبیین عرف بین‌المللی نقش آفرین باشند و متقابلاً قواعد عرفی نیز در فهم و اجرای معاهدات تأثیرگذارند. با این که داده‌های موجود نشان می‌دهد که حقوق عرفی، به تنهایی، الزاماتی هم‌سنگ با اهداف کمی معاهدات (همچون محدودسازی افزایش دما) تحمیل نمی‌کند، اما می‌توان استدلال کرد که شواهدی در حال شکل‌گیری است که دلالت بر وجود نوعی رویه عمومی و گسترده، همراه با گرایش به التزام حقوقی، دارد. این روند - اگرچه هنوز محل اختلاف نظر است و به سطح قطعیت نرسیده - نشان می‌دهد که دولت‌ها به‌طور فزاینده‌ای انتظار می‌رود به گونه‌ای منسجم، معقول و هماهنگ، در راستای اهداف مشترک اقلیمی رفتار کنند.

از سوی دیگر، مشخص شد که انعطاف‌پذیری تعهدات عرفی، اگرچه در ظاهر موجب کاستن از سطح الزام‌آوری آن‌هاست، اما در عمل می‌تواند راهی برای شکل‌گیری انتظارات حقوقی روشن‌تر، شناسایی استانداردهای رفتاری جدید و محدود ساختن گریز دولت‌ها از مسئولیت بین‌المللی باشد. در واقع، با استمرار و تقویت این رویه‌ها، تعهدات عرفی به تدریج می‌توانند به بستری برای ارتقای سطح الزام‌آوری تعهدات اقلیمی و تکمیل خلأهای معاهدات موجود بدل شوند. از این منظر، نقش رویه دولت‌ها، رویه نهادهای بین‌المللی، و تفسیر قضایی در نهادهای سازشی این تعهدات نقشی اساسی و رو به گسترش خواهد بود.

کتابنامه

- Boyle, A., & Redgwell, C. (2021). *International law and the environment* (4th ed.). Oxford University Press.
- Crawford, J. (2012). *Brownlie's principles of public international law* (8th ed.). Oxford University Press.
- Mayer, B. (2022). *International law obligations on climate change mitigation*. Oxford University Press.

- Sands, P., & Peel, J. (2018). *Principles of international environmental law* (4th ed.). Cambridge University Press.
- Wood, M. C. (2014). *Second report on identification of customary international law*. UN International Law Commission.
- Baxter, R. R. (1965). Multilateral treaties as evidence of customary international law. *British Yearbook of International Law*, 41.
- Bodansky, D. (1995). Customary (and not so customary) international environmental law. *Indiana Journal of Global Legal Studies*, 3 (1).
- Charney, J. I. (1986). The persistent objector rule and the development of customary international law. *British Yearbook of International Law*, 56.
- Dupuy, P.-M. (2000). The place and role of unilateralism in contemporary international law. *European Journal of International Law*, 11.
- Hoyneck, S. (2020). Advocate General of the Conseil d'État, opinion on Grande-Synthe. Available at: <https://perma.cc/9Y88-VY5T>
- Knox, J. H. (2002). The myth and reality of transboundary environmental impact assessment. *American Journal of International Law*, 96.
- Petersen, N. (2017). The role of consent and uncertainty in the formation of customary international law. In B. D. Lepard (Ed.), *Reexamining customary international law*, Cambridge University Press.
- Schachter, O. (1991). The emergence of international environmental law. *Journal of International Affairs*, 44 (1).
- Zahar, A. (2014). Mediated versus cumulative environmental damage and the International Law Association's legal principles on climate change. *Climate Law*, 4.

اسناد حقوقی و آرای قضایی

- Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo (22 July 2010), [2010] ICJ Rep 403, 80.
- Asylum (Columbia/Peru), Judgment (20 November 1950), [1950] ICJ Rep 266, 277-78.
- Certain Activities Carried Out by Nicaragua in the Border Area (Costa Rica v. Nicaragua) and Construction of a Road in Costa Rica along the San Juan River (Nicaragua v. Costa Rica), Judgment on Merit (16 December 2015), [2015] ICJ Rep 665, 104.
- Charter of Economic Rights and Duties, art 30.
- Continental Shelf (Libya/Malta), Judgment (3 June 1985), [1985] ICJ Rep 13, 27.
- Corfu Channel Case (United Kingdom v. Albania) (1949), [1949] ICJ Rep 4, 22.
- Declaration of the United Nations Conference on the Human Environment

- (Stockholm Declaration) (16 June 1972), A/Conf.48/14/Rev.1.
- ILC, Draft Guidelines on the Protection of the Atmosphere, Report of the 72nd session, A/76/10 (2021).
- Inter-American Court of Human Rights. (2017). Advisory Opinion OC-23/17 on Environment and Human Rights, paras. 180–182. San José, Costa Rica.
- International Court of Justice. (1969). North Sea Continental Shelf (Federal Republic of Germany/Denmark; Federal Republic of Germany/Netherlands), Judgment of 20 February 1969, I.C.J. Reports 1969.
- International Court of Justice. (2025). Advisory Opinion on Climate Change, 23 July 2025.
- Island of Palmas (Netherlands v. United States), Award (4 April 1928), 2 RIAA 829, 839.
- Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion (8 July 1996), [1996] ICJ Rep 226, 29.
- MOX Plant (Ireland v. UK), Order on Provisional Measures (3 December 2001), [2001] ITLOS Rep 95, 82.
- Pulp Mills on the River Uruguay (Argentina v. Uruguay), Judgment (20 April 2010), [2010] ICJ Rep 14, 101.
- Railway Traffic between Lithuania and Poland, Advisory Opinion (15 October 1931), PCIJ Rep Series A/B No 42, 116.
- Rio Declaration on Environment and Development (14 June 1992), A/CONF.151/26 (vol. I).
- Southern Bluefin Tuna (Australia and NZ v. Japan), Award on Jurisdiction and Admissibility (4 August 2000), 23 RIAA 1, 52.
- Trail Smelter Case (United States v. Canada), Award (11 March 1941), 3 RIAA 1938, 1965.
- United Nations Framework Convention on Climate Change (UNFCCC), (9 May 1992, in force 21 March 1994), 1771 UNTS 107, Preamble 9.
- United Nations Convention on the Law of the Sea (UNCLOS) (10 December 1982, in force 16 November 1994), 1833 UNTS 3, arts 192, 194.
- United Nations Convention on Biological Diversity (5 June 1992, in force 29 December 1993), 1760 UNTS 79, art 3.